

## زلزله بم

ادیب برومند

گریم و گریند خلقی از گزند روزگار  
وای وای از این بلای ناگهان جانستیز  
زار گریند از غم مرگ وطن تاشان خویش  
جوش احساسات ملی بهر آفت دیدگان  
بوم شوم زلزله بر بام بم تا پر گشود  
آه از این خونین بلا کز آسمان نیلگون  
آسیا سنگی فرود آمد به فرق مرد و زن  
کرد رقصی نابهنجار و دوار افکن زمین  
شد به هم پیچیده همچون رشته‌ها دیوار و در  
اژدهای مرگ در کام فراخ زهریبز  
همچو واگون کز مسیر خویشتن گردد برون  
خانه‌ها ناگه فرود آمد به خیل خانگی  
جای بگرفتند جمعی زیر آوار گران  
کشته و مجروح بینی موسم سرمای دی  
ضجّه‌ها برخاست از خُرد و کلان برنا و پیر  
از خرابی‌های بی حد تلّ خاک آمد پدید  
بر بم و بر مردم غم پرور بم زار زار!  
آه آه از این عذاب پُرشتاب جانشکار!  
مردم ایران زمین با خاطری اندوهبار  
هست در خورد فراوان آفرین و افتخار  
ده‌هزاران کشت و صدها خاندان شد داغدار!  
در سپیده دم فرود آمد به یکدم چون شرار!  
در شکر خوابی که شد تلخ از بلای ناگوار!  
کآن به جای شادمانی، کرد خلقی سوگوار!  
طاقها شد ناگهان بر دوش ایوانها سوار!  
ناگهان در بُرد خلقی را به حلقی زهربار!  
جست بیرون از مقرّ خود زمین دیوانه‌وار!  
چون شهاب آسمانی بر چراغان مَنار!  
چون خزه کان جای گیرد زیر سنگی استوار!  
اوفتاده در میان خاک و خون نالان و زار!  
زین بلای آسمانی، زین جفای روزگار!  
زیر هر تل مردگان و زندگان چندین هزار!

روی تل بینی زنی مجروح و شویش در کنار!  
باشد اندر جستنِ مدفونِ عزیزِ خاکسار!  
رفت در قعر زمین، بس نوجوانِ گلعدارا!  
در مدد فرمایی بی خانمانان بی قرار!  
بی نصیب از باب و مام و بی کس از خویش و تبار!  
کز ره بی سرپرستی بر چه سان آید ببار؟  
چون کند آنجا که آید تنگ (۱) نکبت باربار!  
سربسر پیروزگر گردند در هر گیرودار؟

××××××

یکه تازِ عرصهٔ علم و هنر گردند و کار!  
هم برای «ارگ بم» افسرده ایم و دلفگار!  
مانده از دورانِ «اشکانی» ز خشتِ پایدار!  
بر سر خشتی بنای فرد و تاریخی حصار!  
وین بنای باستانی مانده ز آنان یادگار!  
گشت ویران «ارگ بم» آن یادمانِ اقتدار!  
زندگی‌ها کرده گوناگون گروهی بی شمار!  
رازهایی قصه‌گوی از گردشِ لیل و نهار!  
کز در و دیوار بشنیدی به گوش اعتبار!  
گشته بود آنجا تدارک یافته، کامل عیار!

زیر پی بینی زنی مدفون و طفلش در بغل  
هر که جان دربرده باشد زین چنین رخدادِ شوم  
خفت در زیر زمین، بس نوعروس لاله روی  
بس درود از ما به کشورهای دیگر با سپاس  
ای بسا طفلا که گشت از این بلا بی خانمان  
ای دریغ از سرنوشت کودکی این سان نژند  
کودکی بی سرپناه و بی کس و بی خانمان  
لیکن امید است کز خودسازی و خودیآوری

با توان وسعی خویش و یاری هم‌میهنان  
بر هلاک مردم بم گرچه بس نالیده‌ایم  
ارگ بم بر بام گردون نردبانی بود سخت  
قرنها بگذشت و آسیبی نیامد بر سرش  
آمدند و رفته بسیاری از اقوام کهن  
ای دریغ کز شامت گونه رخدادی عظیم  
ناله‌ها برخاست از ارواح خفته کاندرا آن  
بود پنهان رازها در جای جای «ارگ بم»  
رفت بر باد فنا آن رازهای گونه‌گون  
هر چه رمز شهرسازی بوده در دیرینه عهد

رفتگان یکسر روانشادند، ائما ماندگان

چشم غم خواری زما دارند و لطف کردگارا!

۱- تنگ: لنگه بار

تهران- دوازدهم دی ماه ۱۳۸۲